سرمقاله

داعش را باید جدی گرفت

حفیظ الله زکی

داعش در افغانستان به یک خطر جدی به حساب می آید. اگرچه تاهنوز این گروه عملیات های بزرگی را در افغانستان راه اندازی نکرده است؛ اما نحوه کار تشکیلاتی، سربازگیری، تبلیغات و راهبردهای آن، نگرانی هایی را برای حکومت و مردم افغانستان به وجود آورده است. عملیات داعش تاکنون بیشتر علیه طالبان بوده است. این گروه تلاش دارد تا با جذب افراد طالبان و در برخی موارد از طریق جنگ با این گروه، مناطق تحت تصرف آنها رادرمناطق‌مهم‌دراختیاربگیرند.

به نظر می رسد که داعش در ابتدا سعی می کند تا یک پایگاه در جنوب و در مربوطات ولایت هلمند و یک پایگاه دیگر در مناطق شرقی کشور به وجود آورد. عمده تلاش های این گروه فعلا روی این دو نقطه متمرکز گردیده است.

این آمادگی ها نشانه این است که داعش قدرتمندتر و سازماندهی شده تر از طالبان وارد عرصه جنگ در افغانستان شده و امکانات قوی‌تری‌نیزدراختیاردارد.

داعش حضورش به صورت پراکنده در ولایات مختلف احساس شده است و اما هماهنگی گسترده ای میان نیروهای داعش در مناطق گوناگون وجود نداشته است. این مسأله نشان می دهد که این گروه هنوز نتوانسته هماهنگی میان نیروه های خود در ولایات ایجاد نماید. با آن هم این گروه به صورت یک تهدید جدی برای امنیت افغانستان به شمار می رود. اگر حکومت و نیروهای امنیتی با همکاری همدیگر نتوانند از همین آغاز جلوی گسترش فعالیت های داعش را بگیرند؛ فردا که این گروه برخی مناطق را در اختیار گرفت و نیرو جذب کرد و کارهای شان را سازمان داد، در آن صورت دشوار خواهد بود که نیروهای امنیتی بتوانند مسیر پیشروی این گروه را در ولسوالی ها و ولایت های ناامن‌سدکنند.

مشکل امروز ما این است که حکومت و نیروهای امنیتی، ظهور داعش در کشور را مهم نمی گیرند و همواره فعالیت های آن را ناچیز و کم اهمیت جلوه می دهند و به مردم اطمینان می دهند که تمامی تحرکات و فعالیت های این گروه در افغانستان تحت کنترل می باشد. حکومت و سازمان های امنیتی هنوز یک راهبرد مشخص در برابر گروه داعش ندارد. داعش به صورت علنی در بسیاری جاها مانور می دهد، سربازگیری می کند و زندگی مردم را با تهدید مواجه می سازد؛ اما حکومت و بخصوص مقامات محلی نسبت به این قضایا کاملا سکوت و بی تفاوتی اختیار کرده‌است.

مردم افغانستان یک تجربه بسیار تلخ و پرهزینه را در مورد طالبان داشته است و نمی خواهد آن تجربه باردگر در باره داعش نیز تکرار شود؛ زیرا بهایی که مردم برای این تجربه ها می پردازند، بی نهایت تلخ و جبران ناپذیر می باشد. ناامنی ها، کشتارها، جنایت ها و بی بندوباری هایی را که طی چهارده سال گذشته زندگی و آسایش شهروندان را از بین برده است، نتیجه همان غفلت ها و بی توجهی هایی است که حکومت و جامعه جهانی پس از بیرون راندن طالبان و شبکه القاعده از افغانستان، مرتکب شدند. در آن زمان چیزی که همواره از زبان مقامات نظامی و سیاسی ایتلاف جهانی مبارزه با تروریسم و نیز مسؤلان حکومتی شنیده می شد، این بود که طالبان هرگز دوباره برنخواهد گشت، یا هرگز اجازه برگشت دوباره طالبان به افغانستان داده نخواهد شد. اما در سال های بعد ما دیدیم که این گروه چطور وارد افغانستان شد و مناطقی را تحت کنترل خود درآورد و عملیات های خود را در سراسر کشور سازماندهی می کرد. از آن روز ما همه ساله شاهد گسترش قلمرو طالبان در سراسرکشوربوده‌ایم.

سخن ما این است که گروه داعش یک گروه خطرناک است. این گروه با پشتوانه های قوی تر وارد افغانستان شده است. این گروه اهداف فراتر از افغانستان در سر دارد. این گروه مبنای کارش را بر اختلافات قومی و مذهبی بنا کرده است که برای جامعه چند قومی و آسیب پذیر افغانستان بسیار خطرناک و بحران آفرین می باشد. بنابراین از همین حالا باید جلوی سازماندهی و فعالیت این گروه گرفته شود.

کاهش فقر کافی نیست: نا امنی مزمن در آمریکای لاتین

ناتالی الوارادو و کارلوس سانتیسکو / برگردان منوچهر مرزبانیان / قسمت اول

آمریکای لاتین، نابرابرترین پهنه جهان، خشن ترین آن هم هست. هرچند نا امنی بازتاب خشونت مناسبات اجتماعی در کشورهائی است که نئولیبرالیسم آنها را درنوردیده، اما نشانه شکست حکومت های ترقیخواه هم هست، که گاه به لجنزار فساد و کیفر گریزی در غلتیده اند. با اینهمه، پایتخت های مختلف این خطه در نبرد علیه این آفت، راهکارهای نویدبخشی را می آزمایند.

آمریکای لاتین و حوزه دریای کارائیب گرچه رسما در صلح به سر می برند، اما تعداد قتل هائی که در آنجا روی می دهد مشابه کشتار در نواحی درگیر در جنگ است. قتل چهل و سه دانش آموز مکزیکی در "ایگوآلا" در ماه سپتامبر ۲۰۱۴، بر تشویش خاطر، رویاروی خشونتی به ظاهر مهار گسیخته، افزوده است. هر روز، نزدیک به یک صد و هشتاد تن در این منطقه به قتل می رسند. به موجب آخرین ارقام "دفتر سازمان ملل متحد مسئول مبارزه با مواد مخدر و تبهکاری" ، دوسوم این قتل ها با سلاح گرم بوده است. با ۱۰٪ جمعیت جهان، ۳۰٪ قتل ها در همین منطقه روی می دهد. (آمار سال ۲۰۱۲) تعداد ۲۵ قتل نسبت به هر ۱۰۰ هزار تن ساکنان این منطقه، یعنی چهار بار بیش از مقیاس جهانی (۶/۲)، را نشان داده است.

فعالیت های تبهکارانه در مقیاس جغرافیائی یکسان گسترش نمی یابد. آمریکای مرکزی و حوزه دریای کارائیب، به ویژه، از تبهکاری گزند بیشتری می بینند. افزایش تخلفات مربوط به قاچاق مواد مخدر و باند های تبهکار، که کیفر گریزی و گردش اسلحه را تسهیل می کنند، آبشخور دور جهنمی جرم و جنایت اند. "هندوراس"، خشن ترین کشور جهان به گواه آمارها، رقم بهت انگیز ۹۰/۴مورد قتل، درمیان هر ۱۰۰ هزار تن شهروند را نشان می دهد و "ونزوئلا" (۵۳/۷)، "برزیل" (۴۴/۷) و "سالوادور" (۴۱/۲) پس ازوی‌می‌آیند.

نا امنی به جز قتل ها، اخاذی، آدم ربائی، قاچاق و خشونت به زنان را نیز در برمی گیرد. آمارهای رسمی مبتنی بر اطلاعات ناقص گردآمده، بازتاب دامنه نا امنی ها نیستند. بسیاری از جنایات را از بیم تلافی یا بی اعتمادی به نهادهای ظاهرا مجری قانون، اعلام نمی کنند. مثلا، به گزارش «Envipe ۲۰۱۴» ، آخرین مطالعات "مؤسسه ملی آمار مکزیک" در باره اعمال خشونت، مقامات مسئول را از حدود ۹۴٪ جنایات ارتکاب یافته طی سال ۲۰۱۳ آگاه نساخته بودند. گویا دستور تحقیقات اولیه را هم فقط برای نیمی موارد اعلام شده داده‌باشند.

شاخص دیگر ابعادی که احساس نا امنی به خود گرفته: آخرین مطالعه مؤسسه "Latinibarometro" نشان داده که در دوازده کشور از هجده کشوری که رصد کرده اند، این مطلب بیش از بیکاری مایه نگرانی شهروندان است. در سال ۲۰۰۵، تبهکاری دغدغه اصلی ۵٪ اهالی آمریکای لاتین بوده؛ در سال ۲۰۱۳، این میزان به ۳۰٪ در میان آنها رسیده بود.

میانگین هزینه اقتصادی فعالیت های تبهکارانه در منطقه، گویا به ۱۳٪ تولید ناخالص ملی آن خطه رسیده است . به گزارش "شاخص صلح جهان"، در سال ۲۰۱۴ در "هندوراس" ۲۰٪، در "سالوادور"۱۵/۵٪، در "گواتمالا" ۸/۷٪ و در "پاناما" ۷/۴٪ تولید ناخالص ملی صرف هزینه پیشگیری از تبهکاری و غرامت بابت خشونت علیه اشخاص‌واموال‌شده‌است.

عوامل چندی در نا امنی منطقه سهیم اند. درست است که طی دهه گذشته، قاچاق مواد مخدر و جنایات سازمان یافته، ارتکاب خشونت ها را تشدید کرده اما به گزارش "دفتر سازمان ملل متحد مسئول مبارزه با مواد مخدر و تبهکاری" فقط ۳۰٪ قتل ها به جنایات سازمان یافته و به باند های تبهکار مربوط اند. غالبا راهکار «تحمل صفر» و مجموعه قوانین سرکوبگر کیفری‌به‌وخامت‌اوضاع‌دامن‌زده‌اند.

خشونتی غالبا از خانه آغاز می گردد: خشونتی که زنان قربانیان آنند بی وقفه فزونی می گیرد. در دوازده کشوری که "سازمان جهانی بهداشت" مطالعه کرده است از سه زن ۱۵ تا ۴۹ ساله یک تن قربانی خشونت خانگی، غالبا به دست شریک یا شریک سابق زندگی وی بوده؛ با اینهمه بیشتر آنان این خشونت ها را فاش نمی سازند و مراقبت و توجهی که به این قربانیان خشونت می شود نیز همچنان‌ناکافی‌است.

زندان یا مدرسه جنایت آموزی

اکثر مرتکبان قتل و نیز۴۰٪ کشته شدگان مردانی ۱۵ تا ۲۹ ساله هستند.۶۰٪ جمعیت آمریکای لاتین کمتر از ۳۰ سال سن دارد. احتمال آنکه مردان برخاسته از جمع بینوایان، پیش از رسیدن به سی و یک سالگی به قتل برسند، یک به پنجاه است. از هر پنج جوان یک نفر، یعنی سی و دو میلیون تن ــ رقمی معادل جمعیت "پرو" ــ از کار و مدرک تحصیلی بی بهره اند. احساس دوراقتادگی از خویشتن خویش و نبود چشم اندازهای اقتصادی، نظیر شیوع انبوه مواد مخدر، مشروبات الکلی و اسلحه، کنش تبهکارانه را تشویق می کنند. فعالیت های غیرقانونی از استخدام سنتی پول سازترند، و در بستر فقر و فروپاشی خانواده، باندهای تبهکار احساس تعلق و برخورداری از حمایت الغا می کنند.مسئله به ویژه در قلمرو شهرها حاد است که حدود ۸۰٪ جمعیت در آن به سر می برند. ارتکاب قتل ها در محله های کم درآمد، غالبا در حومه شهرها تمرکز یافته است. به گزارش مؤسسه "Igarapé"، هفت شهر از ده شهر جهان که بالاترین میزان قتل در آنها روی می دهد، در آمریکای لاتین و حوزه دریای کارائیب جای دارند. در طبقه بندی این گزارش "دلب" در سوریه در رده نخست و پس از آن با فاصله کمی "سان پدرو سولا" در "هندوراس" آمده اند.در تعارضی آشکار، طی دهه گذشته موارد جرم وجنایت در منطقه درحالی افزایش یافته که از میزان فقر در آن کاسته شده و تأمین اجتماعی پیشرفت های مهمی به خود دیده است. به رغم گرایش های مثبت، فقر مفرط، نابرابری دستمزدها و اقتصاد زیرزمینی همچنان بسیار مهم مانده و حداکثر در کشورهای برخوردار از درآمد متوسط به ثبات گرائیده اند.

به گزارش "کمیسیون اقتصادی سازمان ملل متحده برای آمریکای لاتین و حوزه کارائیب"، ۱۶۷ میلیون نفر (نزدیک به ۳۰٪ جمعیت آن خطه) در سال ۲۰۱۴، هنوز در فقر و ۶۷ میلیون تن در فقر مفرط به سر برده بودند.چنین می نماید که منطقه گرفتار دام نابرابری هائی باشد که سهم سنگین تری از فقر در افزایش جرم و جنایت و نا امنی دارند. خشونت در میان گروه های به فلاکت درافتاده نواحی شهری آسان تر توسعه می یابد. با اینهمه، هریک از انواع تبهکاری، گروه خاصی را هدف می گیرند: قربانیان قتل ها خصوصا ساکنان محله های فقیر نشین اند؛ از آنجا که محافل مرفه با زیستن در محوطه های محصور و اقامتگاه های ایمن، از امکانات و وسائل حفاظتی برخوردارند، طبقات متوسط بیشتر آماج آدم ربائی ها هستند. شمار مأموران امنیتی خصوصی از تعداد مأموران پلیس در منطقه بیشتر است. رویاروی گردش آهسته کنونی چرخ اقتصاد، چگونگی تحول تبهکاری، بزرگترین‌موردناشناخته‌است.

.....ادامه دارد

صنعت فرهنگ‌سازی و الگوی کلی فرهنگ توده

تئودور و. آدورنو / ترجمه: فرهاد سلمانیان / قسمت پنجم

فن بازتولید مکانیکی اثر هنری به خودی خود، با در نظر گرفتن هرچه ممکن است بر سر اثر اصلی بیاورند، پیشاپیش سویه‌ای از تسلیم در خود دارد. تفاوتی ندارد یک فیلم چه دشواری‌هایی را در سرنوشت روان‌شناختی یک فرد به تصویر می‌کشد، به هر صورت از این طریق که تمامی وقایع روی پرده‌ی سپید سینما در قالب آن فیلم از نظر تماشاگر می‌گذرد، نیروی تضادها و امکان رهایی در آن‌ها خرد شده، نفی شده و به نسبت‌بندی انتزاعیِ زمان گذشته و آینده تقلیل یافته است. چشم دوربین فیلم‌برداری که کشمکش صحنه‌ها را پیش از تماشاگر فیلم دیده و به حلقه‌ی بی‌مقاومت-درگردش فیلم فرافکنده است، همزمان همّ و غم‌اش آن است که کشمکش‌ها اصیل نباشند. در حالی که تصویرهای منفرد در ترتیب پیوسته‌ی پویانمایی مصور روی پرده‌ی نمایش جریان می‌یابند، پیشاپیش همان اشیای محض هستند. آن‌ها به‌ترتیب و ناتوان از پیش چشم بیننده عبور می‌کنند. می‌توان وضع کودک کتابخوانی را تصور کرد که رمان پرحادثه‌ای را با راوی اول شخص می‌خواند و از همان آغاز اطمینان می‌یابد که برای قهرمان داستان هیچ اتفاقی نیفتاده، چون در غیر این صورت، راوی نمی‌توانست رمان را روایت کند. کسی که رمانی عکاسی‌شده یا همان فیلم ساخته شده بر اساس رمانی را تماشا می‌کند نیز تا حد معینی تجربه‌ای شبیه همین کودک دارد. البته ممکن است قهرمان داستان بمیرد، اما دست کم دردسری جدی ایجاد نمی‌کند و مردن مصور او شبه‌مرگی بیش نیست. این مرگ مشابه آثار مربوط به زندگی‌نامه‌ی مردان برجسته است: هیچ اتفاقی ممکن نیست در این آثار برای‌شان رخ بدهد که به هر حال هرگز در جایگاه شخصیت برجسته برای‌شان اتفاق نمی‌افتاد و داستان پایان‌یافته مراقب رعایت این موضوع هست: روایت‌های سختگیرانه که از تمام جزئیات آوازه‌ی قهرمانان خود بهره می‌گیرند، آن‌ها را یکسره به سوی زندگی‌ای در برج عاج مانند خدایان کوه المپ[۳۱] روانه می‌کنند که آن عده پیش‌تر در آثار یادشده با انتقال‌شان به بارگاه شخصیت‌های تاریخی پذیرش آن را آغاز کرده‌اند. مطمئناً هر اثر هنری پایان‌یافته به هر حال از پیش‌معین است. اما هنر حقیقی می‌کوشد با نیروی ساخت خویش بر بار سنگین خودآفریده‌اش چیره شود، در حالی که فرهنگ توده با نفرین از پیش‌تعیین‌شدگی تولید انبوه بازشناخته می‌شود و شادمانه نیز آن نفرین را به عمل درمی‌آورد. در موسیقی، تاریخ‌زدایی از راه تغییرهای تکنیکی‌ای پدید می‌آید که با ظهور رادیو و امکان بازپخش اثر، برای موسیقی رخ می‌دهد. [۳۲] حتا آرمان اجرای موسیقی جدی به مفهوم محاسبه‌ی کامل و خدشه‌ناپذیر به گونه‌ای که تحت شرایط انحصاری بسط یافته، با تمام پویایی مصرانه‌ی خود گرفتار نوعی جمود است: سمفونی‌ای که طی بازپخش، دیگر در آن امکان وقوع هیچ خطا یا اتفاق ویژه‌ای وجود ندارد، همزمان همان اثری است که دیگر اجرا نمی‌شود.[۳۳] به‌ویژه به نظر می‌رسد آهنگ‌های پرطرفدار فرهنگ توده را بر همین پایه برمی‌گزینند. اکنون، پرفروش‌های عرصه‌ی موسیقی، آثار آهنگسازان رمانتیک متأخر مانند چایکوفسکی و دِوراک[۳۴] هستند. برای آن‌ها در موسیقی شکل سمفونی حاشیه‌ی صرف کار است. آن‌ها فرم سمفونی را در حد نوعی سرهم‌بندی ملودی‌ها کاهش داده‌اند که پیوست‌شان در اثر، غیرالزامی و گسست‌پذیر باقی می‌ماند. الگوی سمفونی آن‌ها هیچ‌گونه کارکرد دیگری ندارد، در حالی که از ماهیت پویای سمفونی، از پیرنگ‌پردازی انعکاسی و اجرا در چنین شکلی از موسیقی هیچ چیز دیگری باقی نمانده، جز میان‌پرده‌های مرکب از هیجانی سرسام‌آور که سرهم‌بندی ملودی‌ها را به شیوه‌ای ناخوشایند قطع می‌کنند تا دوباره موسیقی ادامه یابد. چنین اجرایی به‌گونه‌ای است که گویا اتفاقی نیفتاده و آهنگ از نو آغاز شده است.

نبود کشمکش را آن‌گونه که در فرهنگ توده از نگرانی و مراقبت همه‌جانبه‌ی نظام انحصار سرچشمه می‌گیرد، امروزه می‌توان دقیقاً در هنر متعالی و در همان کارهایی نیز حس کرد که به مصمم‌ترین شکل در برابر انحصارِ فرهنگی می‌ایستند. تکنیک دوازده‌نتی موسیقی شونبرگ[۳۵] اصل گسترش در اجرا را که خود از آن نشأت گرفته، زیر سوال برد و تئاتر حماسی برتولت برشت دقیقاً با پرداختن به ساخت کشمکش در راستای نقد جامعه و به‌نفع ماتریالیسم دیالکتیک در آن، در واقع ماتریالیسم دراماتیک را کنار گذاشت: حساسیت شدید به مفهوم «اوج‌گیری» بامَسمی‌ترین بیان برای این روند در جریان تئاتر است. جلوه‌های ترکیبی‌ای که برشت وارد نمایش کرد، مجازاً به‌معنی تعویض‌پذیری کامل در زمان رویدادهای روایت است، و عنوان‌های قطعه‌ها، ارجاع به «زندگی» و «خیزش» انسگار فضای کنش را از شخصیت‌های دراماتیک می‌گیرد و آن‌ها را به ابزار آزمایش دیدگاهی ازپیش‌تعیین‌شده در نمایش تبدیل می‌کند. بنا بر این، روند یادشده در نمایش با وجود همه‌ی تناوب حاضر در آن به همان سویه‌ی بی‌مقاومتی در بطن تکنیک فیلم‌برداری و نمایش تصویرها در فیلم سینمایی شبیه می‌شود. بر همین مبنا تمام نوآوری‌های نمایشی برشت را می‌توان تلاشی برای نجات تئاتر در عصر فیلم و دوران پس از زوال روان‌شناسی دریافت.این رویکرد به موضوع، در مورد تماشاگر که مشغول دود کردن سیگار تصور می‌شود و نباید به شکلی «اساسی» او را متأثر کرد، پیشاپیش همان ضعف تفکر و حافظه را در مورد مخاطب پیش‌شرط فرض می‌کند. این ویژگی‌های مخاطب را نیز هنرِ توده‌وار تولید کرده است: تئاتر حماسی برشت، هم پاسخی به فرهنگ توده و هم به آگاهی وارونه‌ی فرهنگ توده از خویش است. بررسی این سبک تئاتر نشان می‌دهد که چگونه نسبت اثر هنری با زمان‌مندی درون‌ماندگار آن تغییر می‌کند. برای ادبیات نمایشی و موسیقی سمفونیک چیرگی بر زمان درونی‌ترین دغدغه بوده، مانند آن‌چه نه تنها در آموزه‌ی ارسطویی وحدت زمان[۳۶]، بلکه در روش‌های پردازش خود آثار هنری بزرگ و پویا نیز نمایان شده است. جریان تهی زمان، زندگی بی‌معنا-روانِ انسان را باید در شکل کار هنری دریافت و به‌موجب تمامیت آن شکل، برای مشارکت در ایده‌ی هنری مطرح کرد. درست همین طرح موضوع زمان بود که اجازه داد وابستگی به آن را از عرصه‌ی زیبایی‌شناختی بیرون برانند و به اثر هنری دست‌کم نمودی از بی‌زمانی تزریق کنند. نمودی که آن بی‌زمانی ظاهری را به ماهیت و بازتاب ناب وجود محض تبدیل و از این راه فرابُرد و استعلای خود را بیان کند.

وجود کشمکش، ابزار لازم برای چیرگی بر زمان، آن هم با حفظ تنش درون‌زمانی در کار هنری است. کشمکش گذشته و همچنین آینده را در زمان حال متمرکز می‌کند. فن نمایش‌پردازی (dramaturgy) هنریک یوهان ایبسن[۳۷] این ویژگی را به صورت فرمول درمی‌آورد: معیار سنجش وجود کشمکش، قدرت گذشته در زمان حال به مثابه‌ی تهدید و چالشی برای آینده است. در ایده‌ی محوری نمایش پیوند سویه‌ها و لحظه‌های درون‌زمانی آن‌قدر تنگاتنگ است، رابطه‌ی آن‌ها آن‌چنان همه‌جانبه بیان می‌شود که در نتیجه، همان صِرفِ گذر زمان پیکره می‌گیرد و خود به نیروی روابط معنادار در حد کشمکش تبدیل می‌شود و سرانجام به انحلال می‌رسد. در این حالت، زمان‌مندیِ نمایش محض، همان آنی خواهد بود که خود را بَرق‌آسا از تبلور کامل همه‌ی روابط زمانی موجود درون جریان درام، به ظهور می‌رساند. در مورد سمفونی نیز وضع فرق چندانی ندارد.

سمفونی با کار فراگیر پیرنگ‌پردازی اثر موسیقایی- کاری معادل تحرکِ موجود در کشمکش جریان نمایش، اما در بافت موسیقی- نه تنها زمان اجرای خود را پر می‌کند، بلکه آن را در مهار قدرت مفهوم خود نگه‌می‌دارد و محو می‌کند: سمفونی هفتم بتهوون نمونه‌ی آموزنده‌ای از حفظ دیالکتیک زمان را به دست می‌دهد. اما این نیت در کار هنری، از دیرباز صرفاً یک سویه‌ی هنر بورژوا را مشخص کرده است: حقیقت در باره‌ی وجود پیش-تاریخ و تاریخچه‌ی هنر، حقیقتی که در بازاندیشی وحدتِ همیشه-حاکم زمان ساخته می‌شود، همواره دروغ از کار درمی‌آید و به‌عنوان حقیقت بی‌زمان حاکم، همواره تبدیل به ناحق می‌شود و سدهای همین حقیقت حاکم را پیوسته از نو، سیلابِ همان زمانِ مطرود از سوی حقیقت حاکم فرامی‌گیرد. در این میان، هنر به‌موجب انقضای زمان، با افتادن در یادمان صرف وجود، در واقع از تحقق استعلا یا فرابُرد آن به امری متعالی‌تر ناتوان می‌ماند. در نتیجه، در هنر خواست فرابُرد وجود از راه ادغام زمان در آن، همواره با خواست دیگری بر این مبنا همراه بوده که هر گونه معنای ازپیش‌معین را نفی کنند، و همچنین با تسلیم بی‌قیدوشرط، به‌نظر منفعلانه و «تجربه‌گرایانه» در برابر عنصر زمان -ضمن چشم‌پوشی از تلاش برای چیرگی بر آن- غیاب معنا را حتمی کنند و بروز خود آن را تنها در منفیت‌اش ممکن سازند و سرانجام به این نقطه برسند: «باقی سکوت است..»[۳۸] از نمایشنامه‌نویسی تاریخچه‌وار ویلیام شکسپیر و جدال نظری نویسندگان سوئیسی و لسینگ[۳۹] با طرفداران شعرسرایی کلاسیک گرفته تا رمان روان‌شناسانه، همین گرایش پیش‌گفته در سایه‌ی غول‌آسای فرهنگ بورژوازی همواره نیرومندتر شده است.

امروزه همین گرایش به دو قطب، به قطب پیشرو در یک سو و قطب دیگر یعنی فرهنگ توده در سوی دیگر، جهش داشته است.

واپسین رمان‌های بزرگ گذشته، آثار مارسل پروست[۴۰] و جیمز جویس[۴۱]، آن‌چنان بی‌مهار خود را تسلیم زمان می‌کنند که خود زمان که گذر معناباخته‌ی آن از دید گئورگ لوکاچ[۴۲] همچنان درونمایه‌ی اصلی رمان را برای نمونه در کار گوستاو فلوبر[۴۳] ساخته، تجزیه می‌شود و تحلیل می‌رود. درست مانند خود شخصیت‌هایی که در روند آن زمان زندگی می‌کنند. در چنین آثاری تسلیم فروتنانه در برابر امر زمانی محض، استمرار پدیده‌ی زمان را منهدم می‌کند و لحظه‌های زمانی که روایت اثر در کلیت وجودشان رنگ می‌بازد، خود از بافت و رابطه‌ی ترتیب زمانی مستمرشان می‌گریزند

...ادامه دارد

کارتون روز

روزنامه افغانستان The Daily Afghanistan
Daily Outlook AFGHANISTAN

□صاحب امتیاز: داکتر حسین یاسا
□مدیر مسوول: محمد رضا هویدا ۰۷۹۸۳۴۱۸۶۱
□سردبیر : حفیظ الله زکی ۰۷۹۹۱۵۷۳۷۱
□ کاریکاتوریست: خالق علی زاده
□دیزاین: محمد صالحی، علی‌اصغر زاهدی
□مسئول وب سایت: مهدی صالحی
□آدرس: کابل، شهرک امید سبز، فاز چهار، کوچه ششم، خانه نمبر V- ۱۳۷

روزنامۀافغانستان از همۀ دانشمندان و نویسندگان دعوت به همکاری می نماید.
هیئت تحریر در ویرایش مطالب دست باز دارد.
مقالات وارده بازگردانده نمی شود.
مسئولیت مقالات به عهدۀ نویسندگان آنها است و تنها سرمقاله بیانگر دیدگاه روزنامه افغانستان میباشد.
روزنامه افغانستان بخش دری و پشتوی روزنامه اوت لوک افغانستان است.
www.dailyafghanistan.com
Email: thedailyafghanistan@yahoo.com